

در پایان بخش نخست این مقاله ضمن بحث درباره جویا فضای روانی حاکم بر خانواده این پرسش‌ها را مطرح کردیم که آیا می‌توانیم فضای روانی حاکم بر خانواده را مورد بررسی قرار داده، ویژگی‌های آن را تشریح کنیم؟ آیا می‌توانیم انواع فضاهای روانی موجود در خانواده را طبقه‌بندی کرده، فضاهای آسیب‌زا را از فضاهای غیرآسیب‌زا مجزا کنیم؟ در این بخش، تلاش ما این است که ویژگی‌های کلی فضای روان شناختی حاکم بر خانواده را تشریح کنیم.

روان‌شناسی

خانواده و نقش آن

آن

مقداری سرمایه‌گذاری روانی می‌کند. این سرمایه شامل عناصر روان‌شناختی مورد استفاده در دنیای روانی انسان است. «انرژی روانی» یکی از این عناصر است. انسان برای درست کردن یک وعده چای قطعاً انرژی کم‌تری صرف می‌کند تا برای پختن یک وعده غذا. «فعالیت‌های شناختی» از قبیل تفکر، تخیل و استفاده از حواس گوناگون، دسته دیگری از عناصر روانی انسان را می‌سازند. کارهای گوناگون، سرمایه‌های متفاوتی از فعالیت‌های شناختی انسان را به خود اختصاص می‌دهند. به عنوان مثال، حل یک جدول، قطعاً درگیری شناختی کم‌تری نسبت به نوشتن یک مقاله علمی نیاز دارد.

ویژگی‌های فضایی روانی حاکم بر خانواده

خانواده در درجه اول یک گروه اجتماعی است و از بسیاری از قوانین حاکم بر گروه‌های اجتماعی تبعیت می‌کند. از سوی دیگر خانواده یک گروه خاص و ویژه است، لذا قوانین ویژه‌ای نیز بر آن حاکم است که توجه به آن قوانین جنبه اختصاصی آن را مشخص می‌سازد. مهم‌ترین ویژگی‌های فضای روانی حاکم بر خانواده عبارت‌اند از:

۱- سرمایه‌گذاری گسترده روانی: هر خانواده‌ای با ازدواج و همزیستی یک زن و مرد آغاز به شکل‌گیری می‌کند. هر انسانی برای انجام هر کار

«دارایی‌های روان شناختی»

انسان نیز دسته دیگری از عناصر

مهم روان‌شناختی آدمی را

تشکیل می‌دهند. انسان از دیرباز به

آن‌چه در درون دارد و متعلق به خویشتن

است، توجه کرده، آن را با مایملک بیرونی مقایسه

نموده و در مقام اندیشه و قضاوت عقلانی، سرمایه‌های

درونی را بر دارایی‌های بیرونی ترجیح داده است.

شرافت انسانی، کرامت، ایمان، آزادگی، یقین، عشق،

وقتی کسی برای

رسیدن به چیزی یا

اجتناب از مشکلی،

ناگزیر از دروغ‌گویی

می‌شود، برخی از

مهم‌ترین

دارایی‌های روانی

خویش را خرج

می‌کند.

استقلال، صفای باطن، سخاوت، درددرون، وجدان،

آسودگی ضمیر و... سرمایه‌هایی‌اند که آدمیان چه بسا

آن‌ها را با دارایی‌های بیرونی مقایسه کرده و می‌کنند.

برخی از کارها، علاوه بر انرژی روانی و درگیر کردن

فعالیت‌های شناختی، مستلزم استفاده از این

سرمایه‌های درونی‌اند. وقتی کسی ناگزیر به التماس به

دیگری می‌شود، کرامت، استقلال و برخی دیگر از

سرمایه‌های روانی خویش را هزینه می‌کند. وقتی

کسی برای رسیدن به چیزی یا اجتناب از مشکلی که

احتمالاً ممکن است برای او پیش آید، ناگزیر از

دروغ‌گویی می‌شود، برخی از مهم‌ترین دارایی‌های

روانی خویش را خرج می‌کند.

«سطح درگیری روان شناختی» انسان عاملی

است که میزان سرمایه‌گذاری روانی وی را در انجام

یک فعالیت نشان می‌دهد. انسان گاهی کاملاً سطحی

با یک مسئله مواجه می‌شود، مثلاً برای افراد نا آشنا و

غریبه لایه‌های سطحی شخصیت خویش را درگیر

می‌کند ولی برای افرادی که آن‌ها را دوست می‌دارد،

عمیق‌ترین لایه‌های شخصیت خود را فعال می‌سازد.

تعبیری که مردم برای انجام چنین کارهایی به کار

می‌برند، انجام کار با «جان و دل» است. آنان در مورد

کاری که از عمق وجود خویش انجام می‌دهند،

می‌گویند که با جان و دل آن را انجام داده‌اند، یا گاه

می‌گویند: «فلان کار را برای دل خودم انجام داده‌ام.»

به راستی انسان برای ازدواج، چه مقدار از

سرمایه‌های روانی خود را هزینه می‌کند؟ زن و مرد

برای تشکیل یک زندگی مشترک چه سطحی از

دنیای روان شناختی خود را درگیر می‌کنند؟ آیا زن و

مرد در این راه خست به خرج می‌دهند، یا از هر گونه

هزینه کردن سرمایه‌های روانی خویش ابایی ندارند؟

پاسخ‌گویی به این سؤالات به عوامل گوناگون بستگی

دارد که از آن جمله می‌توان به مطلبی که در ادامه



مطرح می شود اشاره داشت.

انسان‌ها از لحاظ اهمیت دادن به سرمایه‌های روانی و سرمایه‌های بیرونی، یک طیف را تشکیل می‌دهند. کسانی که مایملک بیرونی (آن چه با

چشم دیده می‌شود و به شکل عینی قابل سنجش و اندازه‌گیری است) را

بیش تر مورد توجه قرار داده، به عنوان اهداف زندگی به آن‌ها توجه

می‌کنند، در یک سرطیف و کسانی که به

سرمایه‌های درونی و مایملک روانی خویش اهمیت می‌دهند، در سردیگر طیف قرار می‌گیرند.

دسته اول، «شخصیت بیرونی» دارند و دسته دوم دارای «شخصیت درونی» اند. افراد دارای شخصیت‌های

بیرونی اهمیت و جایگاه خویش را به طور عمد به وسیله چیزهایی که خارج از خویش دارند، ارزیابی

می‌کنند. به عبارت دیگر، خانه، پول، کارخانه، ماشین، مدرک تحصیلی، مقام، مدال، نشان، کتاب، لقب،

جایزه و شهرتی که دارند، معرف شخصیت آنان است. اما شخصیت‌های درونی با آن چه در درون خویش

دارند، خود را می‌شناسند و معتبر می‌دانند. یعنی علمی که دارند، ایمانی که در درون حس می‌کنند، وجدان

آسوده، آسودگی ضمیر، استقلال، آزادی و ... مایملک واقعی ایشان را تشکیل می‌دهند.

شخصیت‌های بیرونی، خود را بیش تر در خارج از خود جست و جو می‌کنند، در حالی که شخصیت‌های

درونی خود را در درون خویش می‌یابند. به بیان دیگر، شخصیت‌های بیرونی، عمدتاً دنیای بیرونی

چشمگیری دارند، حال آن که شخصیت‌های درونی، از دنیای روانی و درونی پر استغنا برخوردارند.

شمار اندکی از انسان‌ها به شکل خالص در دو سرطیف قرار دارند، ولی بسیاری از افراد در نقاط میانی

طیف جای می‌گیرند و برخی از انسان‌ها نیز در تردید

و تردد دائمی بین دو سرطیف اند. اینان برخی اوقات سرمایه‌های درونی خود را تبدیل به سرمایه‌ای بیرونی

کرده، گاه بر عکس آن عمل می‌کنند. ساده‌ترین و سالم‌ترین نوع تبدیل سرمایه درونی، فروش علم و

تخصص است. کسانی که دانش خود را به مزایده می‌گذارند و آن را در اختیار کسی که در مزایده برنده

شده است قرار می‌دهند، دست به معامله‌ای شاید سالم زده‌اند. اشکال مضر و ضد انسانی آن این است که

افراد وجدان، ایمان، عشق و... خود را با مایملک بیرونی معاوضه کنند. گاهی اوقات نیز افراد پول و

مایملک بیرونی را به عنوان منبعی برای تأمین استغنائی درونی طلب‌اند. آنان حداقلی از امکانات بیرونی را

برای زیستن در دنیای درونی خویش جست و جو می‌کنند.

شخصیت انسان، چه درونی و چه بیرونی، در اصل بر سرمایه‌های درونی استوار است. قارون نیز

می‌گفت که من ثروتم را به علم خویش به دست آورده‌ام (سوره قصص، آیه ۷۸). هر صاحب ثروت و

مکنتی نیز مایملک خویش را حاصل کفایت‌های درونی خویش می‌داند. به این ترتیب، شخصیت

بیرونی نیز سرمایه‌های درونی را زیربنای سرمایه‌های بیرونی به شمار می‌آورد. تفاوت مهم در دو شخصیت

بیرونی و درونی در این است که کدام را مهم تر می‌شمارد: زیربنا یا روبنار.

زن و شوهر تشکیل دهنده زیربنای خانواده‌اند. این دو برای تشکیل خانواده سرمایه‌گذاری روانی

گسترده‌ای می‌کنند. چه آنانی که با علاقه‌مندی و پذیرش شخصی در مورد ازدواج اقدام می‌کنند و چه

آنان که تن به یک ازدواج تحمیلی می‌دهند، در هر حال، سرمایه روانی گسترده‌ای را در این راه هزینه

می‌کنند. آن‌ها در اولین گام می‌پذیرند که سراسر عمر در کنار فردی که با او ازدواج می‌کنند، به سربرند. این

شخصیت‌های بیرونی،
خود را بیش تر در
خارج از خود جست و
جو می‌کنند، در حالی
که شخصیت‌های
درونی خود را در
درون خویش
می‌یابند.



پذیرفتن، یک ریسک بزرگ است. همزیستی با فردی که ممکن است واجد ویژگی‌هایی باشد که تحمل آن دشوار بنماید، مستلزم گذشتن از بسیاری از علائق است. هر فردی به هنگام ازدواج می‌تواند نگران آینده‌ای باشد که در پیش رود دارد، و این نگرانی اغلب مستلزم گذشتن از سرمایه‌های مهم روانی است. تحمل خشونت‌ها، بدزبانی‌ها، خودسری‌ها، بی‌حرمتی‌ها، حماقت‌ها و... به‌سادگی امکان‌پذیر نیست. انسان برای تحمل چنین رفتارهای احتمالی، باید آماده باشد تا از دنیای روانی خویش هزینه کند. با صبر کردن، پابرویی منطقی و عقل‌گذاشتن، پابرویی کرامت و حرمت شخصی نهادن، گاه زیر بار بی‌غیرتی رفتن و... سرمایه‌ای است که گاه دو طرف ناگزیر از هزینه کردن آن‌اند.

فردی که از روابط پنهان همسرش با فرد دیگری آگاه شده و برای حفظ خانواده، ناگزیر از نادیده گرفتن آن می‌شود، مرد یا زنی که علاقه‌مندی همسرش را به فرد دیگری غیر از خودش می‌بیند و التماس و درخواست او از همسرش به جایی نمی‌رسد، احساس می‌کند تمام هستی‌اش در معامله زندگی به باد رفته است. آری، انسان با ازدواج به ریسک بزرگی تن می‌دهد.

علاوه بر این، زن و مرد در ابتدای تشکیل خانواده، ناگزیر از سرمایه‌گذاری‌های دست‌به‌نقدی‌اند که علی‌ای‌حال باید به آن مبادرت کنند. در مذاکرات اولیه برای ازدواج، زن و مرد هر دو ناگزیر از دادن قول‌هایی به یکدیگرند. اولاً در مواردی، وقتی سلیقه یا طرز فکر خویش را با فرد مقابل ناسازگار می‌بینند، با سکوت یا واکنش عکس با او همراهی می‌کنند. مانند دوست نداشتن غذایی و خوردن آن برای همراهی با سلیقه و

ذائقه فرد مقابل یا رضایت دادن به عملی، به رغم میل باطنی خود. ثانیاً در مواردی نیز ناگزیر به اظهار تمایل و خواست خود و گذشت کردن از آن می‌شوند، مانند پذیرفتن نوع پوشش خانم از طرف مرد، به رغم تمایل قلبی و متفاوت او. مردانی هستند که تمایل به چادری بودن همسر خویش دارند ولی خانم تمایلی به این کار ندارد. مرد در این موقع، به‌رغم اظهار تمایل حقیقی خود، ناگزیر از گذشت می‌شود و تمایل خانم را می‌پذیرد. این‌ها تماماً نمونه‌هایی از صرف هزینه‌های روانی در ازدواج است.

در مورد قرار و مدارهای مالی نیز نکات قابل توجهی وجود دارد. اگر اتفاقاً زن و مرد و اعضای مؤثر خانواده آن دو دارای «شخصیت درونی» باشند، معمولاً مشکلات اندکی بر سر قرار و مدارهای مالی پیدا می‌کنند. اغلب به ساده‌ترین شکل، ازدواج صورت می‌گیرد و مراسم ازدواج به شکل یک میهمانی نسبتاً مفصل به انجام می‌رسد. لیکن در شرایطی که پای یک یا چند «شخصیت بیرونی» در میان باشد، مشکلات متعددی بر سر راه قرار و مدارها بروز می‌یابد. اگر زن و مرد و اعضای مؤثر خانواده آن دو همه بیرونی باشند و تمکن واقعی مالی هم داشته باشند، اغلب، ازدواج با تشریفات بسیار گسترده و با هزینه‌های گزاف انجام می‌گیرد و در این بین، به رغم این هزینه‌ها، هر دو طرف ناگزیر از تحمل‌های روانی متعدد خواهند بود. مسابقه در تعیین مهریه، محتویات سفره عقد، خریدهایی که انجام می‌گیرد، سالی که برای میهمانی در نظر می‌گیرند، هدایایی که به عروس و داماد می‌دهند، قباله پیچی که می‌برند، پاکشایی که می‌کنند و... همگی می‌تواند محلی برای منازعه روانی بین دو طرف باشد. این منازعات نه تنها هزینه‌های مالی را به دنبال دارد، که مهم‌تر از آن‌ها اصطکاک‌های روحی را نیز به همراه خواهد داشت. پس از چنین مراسمی،



اگر زن و مرد و اعضای مؤثر خانواده آن دو دارای «شخصیت بیرونی» باشند، معمولاً مشکلات اندکی بر سر قرار و مدارهای مالی پیدا می‌کنند.

معمولاً یک خستگی روحی همراه با گله‌مندی‌ها و دلخوری‌های بسیار، بر جای می‌ماند که رفع آن‌ها احتیاج به گذشت زمان دارد. این‌گونه ازدواج‌ها، غالباً چنان خستگی روانی‌ای از خود بر جای می‌گذارند که به بانیان، به خصوص به والدین عروس و داماد، اجازه نمی‌دهد تا مدت‌ها به ازدواج فرزندان دیگر خود بیندیشند.

در شرایطی که زن یا مرد، یکی دارای شخصیت بیرونی و دیگری دارای شخصیت درونی است، مشکلات به اشکال دیگری بروز پیدا می‌کند. زنی که دارای شخصیت بیرونی است، اغلب با تقاضاهای مادی زیاد و به خصوص با مقایسه خود با سایر دختران، مرد را وادار به گذشتن از خواست‌های خود می‌کند. در چنین شرایطی زن از طریق پافشاری بر تمایلات خود و نگرانی‌های ناشی از پایین بودن از فلان دختر فامیل و آشنا، دچار فرسودگی روانی شده، مرد نیز به دلیل ناگزیر بودن برای قبول شروطی که برای وی فاقد ارزش حقیقی است، دچار حالت‌های مشابه می‌شود.

اما در شرایطی که مرد دارای شخصیت بیرونی است و امکان مالی نیز دارد، معمولاً شرایط کمی ساده‌تر است. او از هزینه کردن ابایی ندارد، لکن در قبال آن خواستار امتیازی بیرونی است. این امتیاز ضرورتاً در مادیات خلاصه نمی‌شود، مثلاً ممکن است هزینه زیاد، منجر به تقاضای مرد برای جهیزیه بیش‌تر نباشد، ولی اغلب با تقاضاهایی که به نوعی خارجی‌اند، همراه است. برای مثال مرد در قبال هزینه‌ای که می‌کند ممکن است متقاضی احترام و حسن شهرت در حد خود باشد. او مایل است به نوعی او را مردی سخاوتمند، بخشنده و ارزشمند بشناسند. برای چنین

فردی تعریف از دیگری در حدی بالاتر از او، آزار دهنده خواهد بود. مردی با شخصیت بیرونی، در قبال هزینه‌های مادی خود، امتیازی بیرونی را طالب است و نرسیدن به چنین امتیازی می‌تواند موجب دلگیری جدی، یعنی درگیری روانی او با همسرش باشد.

مردانی که دارای شخصیت بیرونی‌اند، ولی تمکن واقعی مالی ندارند، وضعیتی نگران‌کننده دارند. آنان در قول و عمل بلند پروازی پیشه می‌کنند، ولی دیر یا زود، شکسته‌بال، ناگزیر از پذیرش حقارت روانی می‌شوند. آنان زیر بار مهریه بالا رفته، یا حتی خود پیش‌نهاد چنین مهریه‌ای می‌کنند و با قرض و با گرو گذاشتن بسیاری از ارزش‌های انسانی خود، مراسمی برپا می‌کنند. آنان در آرزوی یک جایگاه بیرونی برجسته، صدمات زیادی را متحمل می‌شوند.

وقتی خانواده با چنین سرمایه‌گذاری روانی گسترده‌ای شروع به شکل‌گیری می‌کند، چه فرایندهایی در پیش رو خواهد داشت؟ این فرایندها را باید در ویژگی‌های دیگری که بر فضای روانی خانواده حاکم است، جست و جو کنیم.

۲- برداشتن ماسک (نقاب):

یکی دیگر از ویژگی‌های خانواده، به عنوان یک گروه اجتماعی، برداشته شدن تدریجی ماسکی است که انسان بر چهره دارد. یونگ^۱ معتقد بود انسان به شکل مادرزادی به سیستمی مجهز است که موجب می‌شود در شرایط گوناگون، چهره واقعی شخصیت خویش را پنهان کرده، منطبق با شرایط موجود رفتار کند. او این سیستم را ماسک^۲ نامید. (پروین^۳، جان^۴ ۱۳۸۱، ص ۱۱۵) چنین مطلبی به حق درست است، زیرا انسان در شرایط مختلف اجتماعی، بخش‌های مختلفی از شخصیت خویش را پنهان می‌دارد و به گونه‌ای رفتار می‌کند که بیش‌ترین تطابق را با آن شرایط داشته



مردانی که دارای

شخصیت

بیرونی‌اند، ولی

تمکن واقعی مالی

ندارند، وضعیتی

نگران‌کننده دارند.

آنان در قول و عمل

بلند پروازی پیشه

می‌کنند، ولی دیر یا

زود، شکسته‌بال،

ناگزیر از پذیرش

حقارت روانی

می‌شوند.

باشد. در اصل هر یک از ما در موقعیت‌های مختلف اجتماعی و در درون گروه‌ها نقشی را ایفا می‌کنیم که برای ما تناسب بیش‌تری دارد. ایفای نقش در چنین موقعیت‌هایی نوعی ریاکاری، البته نه چندان از نوع ضد اخلاقی آن است.

زن و شوهر با تشکیل زندگی مشترک، به تدریج ناگزیر از کنار زدن ماسک از چهره خودند. اولین علت این ماسک‌زدایی، یک عامل ضروری^۴ است، زیرا به دلیل کارکردهای اصلی زناشویی، از آن جمله کارکرد جنسی، ناگزیر می‌شوند بخش‌هایی از چهره واقعی خود را که مدت‌های مدید از دیگران پنهان داشته بودند، برای همسرشان آشکار کنند. این بخش از زدودن ماسک از چهره، یک ضرورت و الزام برای زندگی مشترک زناشویی است. هستند کسانی که به رغم این الزام، توانایی ماسک‌زدایی را نداشته، لذا دچار بدکارکردی^۵ زناشویی می‌شوند. همسران، به خصوص زنانی که به راحتی قادر به این ماسک‌زدایی نیستند، در راه برقراری روابط تسهیل‌شده با همسر خویش دچار مشکل می‌شوند.

عامل دوم یک عامل «اجتناب‌ناپذیر» است. زندگی طولانی و شبانه‌روزی با همسر، آشکار شدن تدریجی ابعاد مختلف شخصیت انسان را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. انسان ممکن است ویژگی‌هایی چون زودرنجی، وابستگی، ترس و اضطراب خود را در گروه‌های مختلف اجتماعی پنهان کند ولی وقتی با کسی مدتی طولانی‌تر زندگی کند، این ویژگی‌ها به تدریج آشکار شده، پنهان‌نگه داشتن آن‌ها دیگر امکان‌پذیر نخواهد بود. این در حالی است که ممکن است فرد خود در پنهان‌نگه داشتن آن‌ها تلاش بکند. این بخش از ماسک‌زدایی ضروری و الزامی نیست، بلکه اجتناب‌ناپذیر است.

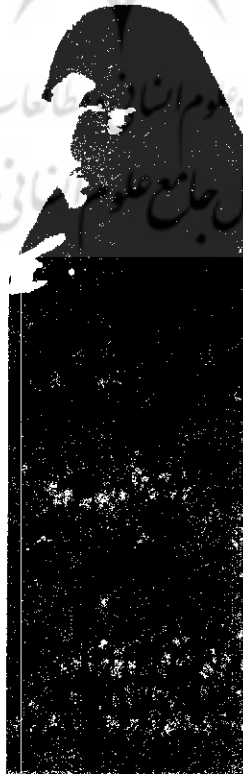
ماسک‌زدایی اجتناب‌ناپذیر، یکی از عوامل مهم در ایجاد اختلال در روند استمرار حیات خانواده است. اقسام اعتیادها، از جمله اعتیاد به مواد مخدر و الکل، انواع عادت‌ها، مانند عادت به تنهایی یا تنها خوابیدن، اقسام مسایل اعتقادی از جمله مقید نبودن به اعمال شرعی، داشتن عقاید خاص و ویژه یا داشتن روابطی پنهان مانده، در قبال ازدواج، چه برای زن و چه برای مرد، همگی در این نوع ماسک‌زدایی از پرده بیرون افتاده، به روند عادی زندگی لطمه می‌زنند. زن و شوهر وقتی با چنان سرمایه‌گذاری روانی زندگی را شروع می‌کنند، مواجه شدن با چنین مشکلاتی می‌تواند موجب احساس خسران توسط آنان شده، ویژگی‌های دیگر خانوادگی به نحوی خاص رقم بخورد.

در مورد فرزندان، به دلایل عدیده جریان ماسک‌زدایی، روندی وارونه دارد. یعنی کودک به تدریج به چهره واقعی خود در زندگی خانوادگی ماسک می‌زند و من واقعی خویش را رفته رفته پنهان می‌کند. کودکی که در بدو تولد و در سال اول زندگی، هیچ چیز پنهانی از اطرافیان ندارد، آرام آرام، پنهان کردن را می‌آموزد. مهم‌ترین عوامل پنهان‌کاری کودک و نوجوان زدن ماسک به چهره از طرف او به این شرح است:

الف - آموزش‌های اولیه زندگی: اطرافیان

کودک، به خصوص مادر، ناگزیر به اعمال فشارهایی‌اند که برخی از اعمال کودک را تحت نظم و انتظام درآورند. اولین فشارهای مادر بر روی آموزش توالی رفتن^۶ متمرکز است. مادر باید به کودک بیاموزد که قضای حاجت خویش را کنترل کرده، در هر شرایطی نیاز خود را بر طرف نکند. همان نکته‌ای که روان‌تحلیلی‌گری^۷ آن را به عنوان اولین فشارهای

زندگی طولانی و شبانه‌روزی با همسر، آشکار شدن تدریجی ابعاد مختلف شخصیت انسان را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.



محیطی بر روی کودک تلقی کرده، آن را منشاء بسیاری از تعارض‌های بعدی می‌داند. در کنار این نوع آموزش، پوشاندن اندام‌های مربوط نیز به کودک آموخته شده، بلکه تحمیل می‌شود، و این درست بر عکس رفتار زن و شوهر در ماسک‌زدایی، الزامی است. به این ترتیب اولین ماسکی که کودک به چهره می‌زند، در فرایند همین آموزش‌ها شکل می‌گیرد.

ب - تنبیه‌های ناپبجا: والدین و معلمان ناگزیر

از اعمال تنبیه در تربیت‌اند. لکن وقتی کودک در جریان انجام ناآگاهانه یک رفتار (مثلاً هنگامی که بدون توجه به قبح یک کلام، آن را به زبان می‌آورد) با تنبیه غیرمنتظره‌ی مری مواجه می‌شود، ناخواسته به سمت ماسک‌گذاری بر چهره‌ی خویش کشیده می‌شود. کودکی که نمی‌داندسته رفتاری غلط است و به دلیل همین ندانستن آن را به راحتی مرتکب می‌شده، وقتی با تنبیه‌ی آنی و غیرقابل پیش‌بینی مواجه می‌شود، می‌آموزد که به تدریج اعمال و در اصل چهره‌ی واقعی خود را پنهان نگه دارد و این دومین ماسکی است که کودک به کار می‌گیرد.

ج - نیازهای اجتماعی:

در کنار نیازهای بدنی، کودک نیازهای اجتماعی نیز دارد. او مایل است مورد توجه قرار گیرد، تحسین شود و خلاصه به عنوان یک دختر خوب یا پسر خوب جلوه کند. او برای رسیدن به چنین موقعیتی به سرعت می‌آموزد که باید رفتارهای

خاصی از خود بروز دهد. او همان طور که می‌آموزد با پوشیدن لباس خاص بیش‌تر مورد تحسین قرار گیرد، هم‌چنین می‌آموزد که با داشتن رفتارهای خاص، گاه متضاد با شخصیت واقعی‌اش، به تحسین مورد نیاز خود برسد. از این رو در موقعیت‌های مختلف، ماسک‌های متناسب با آن موقعیت را به چهره می‌زند. رفتار کنترل شده‌ی کودک در مقابل پدر، همان ماسکی است که کودک در مقابل پدر به چهره می‌زند و گاه از طرف مادران با عناوینی چون «ریاکاری» «نقش بازی کردن» و «هنرپیشگی» نامیده می‌شود. مادری در مورد کودک دو سه ساله‌اش می‌گفت: «عجب هنرپیشه‌ای است، وقتی پدرش نیست آتش به پا می‌کند و وقتی پدر را می‌بیند، چهره‌ای معصوم و دوست‌داشتنی به خود می‌گیرد.»

در مورد این نوع ماسک، که باید آن را ماسک دختر خوب و پسر خوب بنامیم، مشابهتی بین زن و شوهر و کودک وجود دارد.

همسان ماسک‌زدایی

اجتناب‌ناپذیری که زن و

شوهر در مقابل هم دارند،

کودک نیز در کنار مادرش دارد. او

به دلیل هم‌نشینی طولانی‌تر با مادر، ناگزیر

می‌شود چهره‌ی واقعی خود را که مثلاً همان

شیطنت و آتش‌افروزی است، بروز دهد، یعنی

ناگزیر از ماسک‌زدایی است و این در حالی است

که به دلیل کوتاهی مدت همراهی با پدر، می‌تواند

در این مدت کوتاه ماسک دختر خوب و پسر

خوب را به چهره‌ی خود بزند.

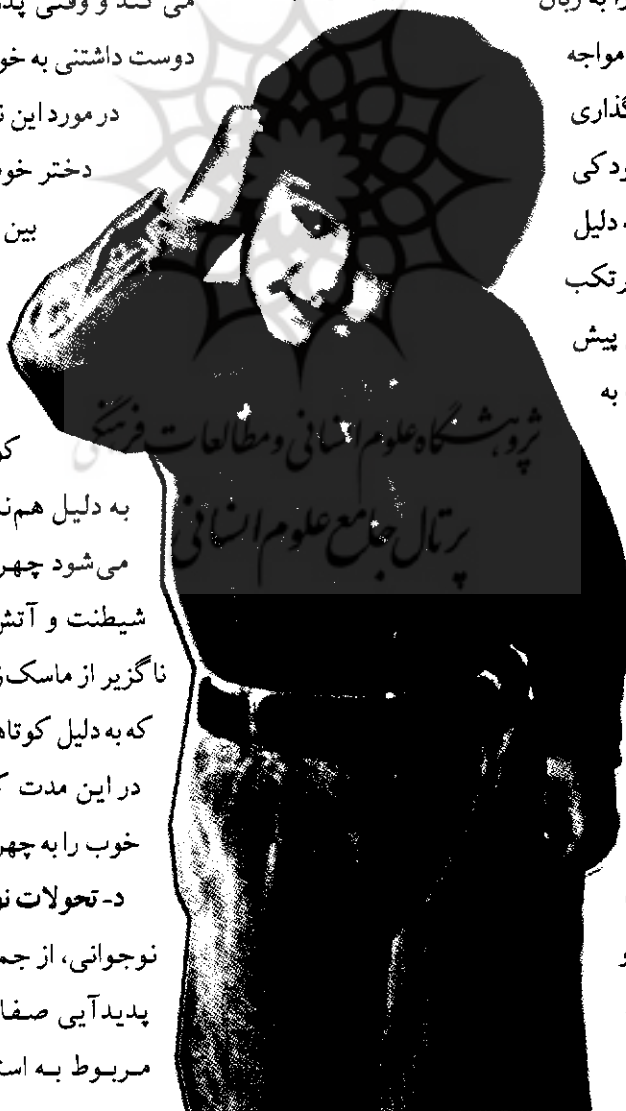
د- تحولات نوجوانی و جوانی: تغییرات دوره

نوجوانی، از جمله تغییرات مربوط به بلوغ و

پدیدآیی صفات ثانویه جنسی و نیز تغییرات

مربوط به استقلال‌طلبی^۸، حرمت خود^۹ و

کودک به دلیل هم‌نشینی طولانی‌تر با مادر، ناگزیر می‌شود چهره‌ی واقعی خود را (مثلاً شیطنت و آتش‌افروزی) بروز دهد؛ یعنی ناگزیر از ماسک‌زدایی است ولی به دلیل کوتاهی مدت همراهی با پدر، می‌تواند در این مدت کوتاه، ماسک دختر خوب و پسر خوب را به چهره‌ی خود بزند.



خودشکوفایی^۱ نوجوان، موجب می شود او به تدریج مسایل گوناگون خود را از والدین خویش پنهان کند. والدینی که فرزند جوان دارند به خوبی شاهد این روندند که اندک اندک، پنهان کاری های فرزندشان زیاد می شود. نوجوانان دختر و پسر، بر خلاف گذشته، دیگر اجازه

نمی دهند مادر بدن آن ها را برهنه ببینند. آنان به اشکال گوناگون برخی از مطالب و اشیای خود را از دسترسی مادر و پدر دور نگه می دارند و با تنها ماندن در اتاق، حالات مختلف خود، از جمله گریه های خویش را از چشم والدین پنهان می کنند.

در مورد این نوع پنهان کاری، دیگر صحبت بر سر ماسک زدن نیست، بلکه صرف پرده پوشی است. تفاوت ماسک گذاری با پرده پوشی در خوب جلوه کردن است. در پرده پوشی فرد می خواهد چیزهایی را پنهان نگه دارد، در حالی که در ماسک گذاری علاوه بر پنهان کاری، تلاش می کند خود را خوب نیز جلوه

دهد. نوجوانان و جوانان اغلب در مقابل والدین خویش نمی خواهند ماسک به خصوصی به چهره بزنند، بلکه می خواهند بر روی بخش هایی از شخصیت خویش پرده بیفکنند، و این در حالی است که آنان اغلب در محیط های اجتماعی بزرگ تر، بیش تر از ماسک استفاده می کنند. این همان چیزی است که موجب

می شود برخی از والدین ضمن گله مندی و شکایت از رفتار نوجوان و جوان خود در داخل منزل، او را در نظر دیگران افراد بسیار خوب و دوست داشتنی توصیف کنند. این افراد در بیرون با ماسک ظاهر می شوند ولی در خانه تا حدودی ماسک را از چهره کنار زده، فقط با پرده پوشی مسایل خویش، رفتاری «بیگانه وار» با والدین خویش پیدا می کنند. این رفتار تا حدی است که برخی از والدین آن را رفتاری خصمانه از طرف

فرزندان جوان خود تلقی می کنند.

روند ماسک گذاری و پرده پوشی از طرف فرزندان هم چنان پیش می رود تا جایی که خود زندگی زناشویی را آغاز کرده، تشکیل خانواده دهند. آنان با وارد شدن در این روند، رفتار ماسک زدایی را از سر می گیرند.

نوجوانان و جوانان

اغلب در مقابل والدین

خویش نمی خواهند

ماسک به خصوصی

به چهره بزنند، بلکه

می خواهند بر روی

بخش هایی از

شخصیت خویش

پرده بیفکنند، و این در

حالی است که آنان

اغلب در محیط های

اجتماعی بزرگ ترها

بیشتر از ماسک

استفاده می کنند.

این پوشش ها

- 1- JUNG C,G
- 2- PERSONA
- 3- PERVIN LAWRENCE A.
- 4- JOHN OLIVER P.
- 5- DISFUNCTIONING
- 6- TOILET TRAINING
- 7- PSYCHOANALYSIS
- 8- INDEPENDENCE
- 9- SELF ESTEEM
- 10- SELF ACTUALIZATION

منابع:

- اتکینسون، ریتا ال. و همکاران: زمینه روان شناسی هیلگارد، ترجمه براهنی و همکاران، انتشارات رشد، تهران ۱۳۸۱.
- پروین، لارنس و جان، اولیور: شخصیت، ترجمه جوادی و کدیور، نشر آیت، تهران ۱۳۸۱.
- دادستان، پریرخ: روان شناسی جنایی، انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۲.
- گیدنز، آ: جامعه شناسی، ترجمه منصوری، نشرنی، تهران ۱۳۸۱.
- مطهری، استاد شهید مرتضی: نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، تهران ۱۳۵۷.

-MURDOCK, GEORGE (1949) SOCIAL STRUCTURE, NEW YORK, MACMILLAN.